

بسمه

الفضه حجة الاعداء

[illegible]

۳۹،۱،۲۴

۳۱

برای یادگاری نوشتم و اینم از
نتایج افکار اوست ظاهراً
رایت هذا فی کتاب [illegible] الفغح
إنی فی نزاع ذکره موضحی
کتبت ذلک فی کتاب القرنفل و ایضا
مستر لب شیر و شکر دو نفر بود
عاشقی فی کل حق جلالی ل
کالنوک فی وکر الاطفال
سید مهدی
ابشیر العرب

[illegible]



هذا کتاب فسوه الفصیل

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین اما بعد در این
چند روزه نسخه شریفه الفیه فسوه الفصیل که مستند میباید بشخص بزرگواری پر سرکار نام
بدست افتاد وبعد از ملاحظه ومطالعه دیدم که بعضی از حکایات ولطایفات که در ضمن کلمات
ان بزرگوار اشاره شده محتاج بشرح وتحقیق است لهذا مختصر شرحی بجهة
کشف مجهولات ومستورات ان نوشته گردید وعلیه التکلان

قال نقی هاشمی نسبا بقیة الماضین من طبا طبا
ابن ابو القاسم ذی نجاد وشیخ الاسلام به آذرباد

ناظم سفرنامه گفت نقی که هاشمی نسب وسید است وادعات باقی که گذشتگان از سلسله جلیله
طباطبا ، وپسر ابو القاسم صاحب مرتبه که شیخ الاسلام ... است اشاره بجناب حاجی میرزا ...

آقا

آقا خلد مقام رحمت پناه میرزا ابو القاسم ابن میرزا علی اصغر شیخ الاسلام ابن آذربایجان است

هذا الکتاب فسوة الفصیل الفتها فی عام سچقان ییل

فسوه در لغة حدث

این کتابیست فسوه الفصیل نام که او را تالیف کردم در سال سچقان ییل
اصغر را گویند وفصیل شتر بچه ساله است که از شیر باز گیرند سچقان ییل سال اول است از دو
دوره دوازده سال هندیان تالیف کتاب در سال هزار سیصد وشش گردیده که
سال سچقان ییل بود **علقتها علی الکتاب الباد لجدی المحقق الاستاد**
علاقه کردم این کتاب فسوه الفصیل را بکتاب باد که جمع کرده بود جدم که محقق واستاد بود گویا
از میرزا علی اصغر مرحوم بوده باشد وتفصیل ان چنین است که روزی کتاب اوراق در دست
داشت بناگه باد اوراق او را ربود او گرفته برد سید مجتهد نوشته ، باد یک
یک ورق او را برگردانید تا تمام شد داد او بطریق ترتیب بود مثلا ورق اول و
ورق دویم الی آخر انست که کتاب را بباد لقب کرده یعنی کتاب باد آورده است

مشتمل علی فتاوی العجیبه تکون دستور لجل طلبه تبریز

الکتاب مشتمل است بر فتاوی عجب آور تا باشد دستور ... بزرگان طلاب بر ...

قد غفلت منها فحول الفضلا یعنی اخرجتها بالفکر اوقات الخلا

پس غفلت کردند ان قاوی زیر دستان اهل فضل لاکن خارج کردم من ان قاوی را

در حالت آسودگی یا در زمان تطهیر

فاستحضر واحمالکم للمجلب فقد

آتی بایع الف کلب

پس حاضر کنید بارهای خود را از برای جلب و پر کردن پس

به تحقیق بایع و فروشنده الف الکلب آمد الف الکلب را در ترکی ایت بوری گویند

وما کم نوادرا فی الفن

لن تخطرن قط ببال جن

یعنی که

اخذ کنید از نوادرات فن که هرگز بر خیال جن خطور نکرده است

ولا تخالوانی شیاد

کشیخ الاسلامین بی سواد

خیال نکنید که من مرد شیاد و حیله گر هستم و مثل شیخ الاسلامین بی سواد و ناخوانده ام

گویا اشاره به برادر مرحوم خود میرزا عطاء الله سرحیم و میرزا محمود شیخ الاسلام ... نموده یا

اشاره به پدر و جد مرحومین خود کرده

انی اذا رست نزال الفضلا

لبست نعلا من نعال کربلا

زمانی که نشستم در جایی که اهل فضل می نشینند

یعنی اهل فضل گشتم ... نعلین کربلا بر پا نمودم یعنی قصد دعوای فضلا کردم ...

وخرقة محشوة دریا

ابرته تشبه عبقریا

وبرنس بالمدور کالحود

تحت عمامة من اللبود

وخرقه پوشیدم که پوست به او حشو شده ... شبیه به عبقریست و برنس مدور

...

شکل خود زیر عمامه الکنده از قسم لباده گویا اشاره به عمامه و یا کلاه ... عمامه است ولد

ثم امتشطت لحیتی بالعرض

لانه احسن عند العرض

بعد از آن ریشم را بالعرض شانه نمودم زیرا که در وقت دیدن خوب می نماید ولد

ثم خرجت واضعا العنک

ومرخیا سدول تحت الحنک

بعد از آن خارج شدم در حالتی که عنک زده بودم و تحت الحنک الکنده بودم ولد

وفی یدی عصا کمثل البوق

تنفذ عند الحرب فی شقوق

و در دستم عصایی مانند بوق که ... در زمان حرب از برای پاره کردن ولد

ثم رکبت خیلی المحمحما

الا انک للجا ما المطلحما

بعد از آن سوار اسب با هیبت خود شدم گویا ... لجام زده اند [illegible]

وحینما استویت ظهر فرسی

فصاحت من خلف ظهر حرس

زمانی که محکم شدم در پشت اسب ... از پشت من صدا ... ولد

کان برذون ابا عصام

زید حمار دق باللجام

گویا اسب اباعصام است زید را حماریست لاغر که لجام زده شده این فرد

این فرد از ناظم نیست بلکه ... خود شاهد آورده است ولد

وحینما سرت الی المیدان

احسر عن کمی وعن تبانی

زمانی

زمانی در سیر کردم و رسیدم ان در حالتی که آستین از ذراع بالا کرده و سراویل ازپا کشیده
بودم یعنی تنبان را ازپا کشیده و برهنه بودم عریة فقال

ثم مذ بت راخبر من الملا مخاطبا به فحول الفضلا

بعد از ان ندبه کردم آنگاه رادور ان رجز خطاب بکردم فحول فضلا را وله

انا الذی قبل الصبی تنجا كالبيض في است دجاج فرخا

ثم انچه قبل از تخم شیخ بودم مانند تخم مرغ که در کون مرغ جوجه میشود وله

وهذه من خارق العادات کراماتا تخص بالسادات

واین صفات از خارق العادات است وکرامتیست مخصوص به سادات

کم من کرامات لجدی فی الوری معروفة قد نظمتها الشعرا

چه قدر کرامتهای جد من در عالم معروف است که شعرا نظم نموده است اشاره
بکرامات میرزا اصغر شیخ الاسلام مرحوم فرموده است از انها وله

کقصة القبج وسوط الجید فی درة الشعر یوم الصید

شرح قصه کبک و تازیانه ذکر رفت در شکار آرپادره سی قریه آرپادره سی

در

ودیگر سخن تر بر این است که میرزا اصغر شیخ الاسلام مرحوم با نجابت بشکار کبک رفته بودند
تازیانه که در دست داشت بسوی کبکها انداخت بگردن انها حلقه شده از حرکت
وطیران بماندند یا که یکی از کبکها انداخته حلقه شد کبک و تازیانه زنجیرا در گردن
خود برد چند سال گذشت بعد دوباره بجهة شکار با نجابت رفت دید که در گردن
همه کبکها قمچی حلقه شده فهمید که اینها همه فرخهٔ ان کبک است که قمچی در گردن انها

وقصة الباد مع الکتاب وجهابه مع الاماب وله

وما جرى مع جده الحسنين في النوم من حكايت السيفين

فرد اول مبنی بر حکایتی است که چنبر در ورق قبل سجابیه نوشته ام بجهة ان تکرار ننمودم
فرد دویم جد ناظم شبی در خواب دیده که حضرت السید الشهداء علیه السلام
در خواب او را دو عدد شمشیر داده خیلی نرینه بعد از ان دو نفر فرزند بر آورده یکی میرزا
ابو القاسم مرحوم پدر ناظم دو دیگری میرزا محمود عم ناظم است که الان
در حال حیاتست وله

وعبرة الدم على الاشرار في باغ قزوين من الجبار

کهزارت

مشهور است که در یکی از قریات قزوین درختی هست که در هر سال یوم عاشورا
از اندرخت خون میچکد و شهید ثالث در این مطلب ادعای رؤیت میکند اما
ناظم را مطلب چه بوده باشد معلوم نیست والله اعلم بحقایق الامور و غیرها

من طرف الامور قد خفیت من شدة الظهور سوای

از اینها از غرایب الامور چند است که از کثرت ظهور خفا هم رسانیده

وما انا من فرع ملك الشجرة من الوری فلیرنی من لم یره

و من هم از فرع این درخت هستم در میان خلق هر کس ندیده به بیند او را

فان فی البعر علی البعیر دلالة تأبی من البحر پس

بدر شکل پشکل شتر دلالت بر شتر مینماید و کسی انکار این نخواهد شد

ولحیتی فی الطول من فضیلتی قصیرة تبنی من طویلتی

و این درازی ریشم از فضیلت من است کوتاهی حکایت میکند در رای ابو بکر بار قصیر است ار

وقد اتی فی سایر الامثال ان الذنبا شاهد الثعال

پس به تحقیق در مثلها آمده که دم روباه شاهد قول اوست که میگویند در امثال

که روباهی از خانه کدخدای وهی قدری اسباب زیبق وزدیده بر دم خود چسبیده
پیش گرگ آمد که دم خود را شب الاسحر بر آب نهاد دم این اسباب گرفت
در حق این ریاضت برمن داوند اگر یا در یخی رفت دم هم شهادت میدهد گرگ
بطمع افتاده شب دم خود را بر آب نهاده تا الی صبح در آب یخ بسته محکم
گردید و حرکت نتوانست نماید تا بعضی از این سپل او را دیده بقتل رسانیدند
و این مثل از آنجا مانده است که دم روباه شاهد روباه هست و آیه

تعوذت مریم بالرحمن منی بنص محکم القران

پناه میبرد مریم به خدا از من و این نص و تصریح گردیده اشاره با آیه شریفه

قالت انی اعوذ بالرحمن منك ان کنت تقیا

وکم لنا من عزز الفرائد اشعبت فیها الفول فی المقاعد

بسیار است از برای ما از عزز الفرائد پر کردم پای [illegible] با او سر [illegible] را
بقعد ما عزز الفرائد نام کن ثبت

و فی کتابی مجمع بر اعی فی شرح [illegible] احکام الرائمی

بجمع برای مجلس شبا [illegible]

ومراد اکتاب میت مجمع براغ نام که در شرح احکام چوبان آمده نوشته شده

وفی حواشینا للحس المقعد الفاضل المسلدوان احمد

ومراد البعض حاشیها است در لحس المقعد یعنی در لیسیدن مقعد است که مؤلف

ان حواشی الفاضل الکامل آخوند ملا احمد مسلدوان است سفیا

وشرحنا للفسوة الجراب للشیخ عن اصغر ذی الکلاب

وایضاً شرحی داریم در فسوة الجراب یعنی در باد انبان که مؤلف آن کتاب

شیخ علی اصغر صاحب کلاب یعنی اشاره بحاجی شیخ علی اصغر واعظ مرحوم است که

چند ماه قبل در خراسان وفات یافت و ذو الکلاب را بجهة خوانده که در سال هزار و سیصد و دو حکم

بقتل کلاب نمود

ویشتری المجتهدون البراک من روثتی کالفار
من روپائك

مجتهدان سوراخ را با پول بخرند از دیدن من چنانچه موش از دیدن گربه بسوراخها میروند و کلین پیاشک

وعمی الطباطبائی فاطمی علق شرحاً للقوانین قمی

عموی من که سید فاطمی است علاقه کرده شرحی بقوانین قمی اشاره به حاجی میرزا

محمود شیخ الاسلام است که شرح بقوانین میرزا ابوالقاسم قمی علیه الرحمه نوشته است

یلیق ان یکتب بالمداد فی کاغذ یعمل فی بغداد

آن شرح قوانین لیاقت دارد که با مرکب بر کاغذ نوشته در بغداد عمل کنند یعنی در حالت خرد باد [illegible]

واخی الرضا امام المقبره یکیل من باراه کبلا
سندره

و برادر من که امام مسجد مقبره است کبد بکند از آنچه تراشیده با کیف بزرگ

قد اخرج المحدث زنوزی من مسجد سوق الضرب کوزی

به تحقیق خارج کرد محدث زنوزی را از مسجد بازار با ضرب کوز اشاره است

به آخوند ملا شفیع مرحوم که در مسجد مقبره امامت میکرد و بعد از آنکه حاجی میرزا رضا از عتبات

تشریف آورد آخوند را الیه را از مسجد خارج نمودند سفیا و له سفیا

مقرر

دا بن

وابن اخی قبل اوان حلم دو سه تبلغ کل علم

پسر برادر من قبل از آنکه بالغ شود او بچه است با این همه علم را بالهم زده یعنی که جوان کوچک است تبع را بزبان ترکی بورتوب یا اوتوب بگویند بهر حال است

وجارنا بکر یحیی فی نب بافلة لبعض عمات ابی

وان سألتم عن بنی اعمامی فکلهم من عصبة الکرام

اگر سؤال نمائید از بنی اعمام من همه آنها صاحب حیثیة و محترم هستند عصبه در لغت جمیرا گویند که قوه و کسی الا جبل کسی داشته باشد

منهم نقیب ضارب داباب صاحب عرض الزوج لاصحاب

از آنها یعنی از بنی اعمام من یکی نقیب و به زن است که صاحب فحش است

در

در حق ازواج مصاحبان خود باصاحب لطف گشته است زوج خود را باصحاب اشاره بجناب نقیب الاشراف فرموده است

ومنهم ذو الحسب النبیل مجتهد العصر بلا تحصیل

و یکی از بنی اعمام من صاحب حسب بزرگ است که مجتهد عصر است که تحصیل ننموده است اشاره بجناب حاجی میرزا یوسف آقا سلمه الله نموده

له کتاب ادب القیامة عند محیی الله ذا الاکرام

و او را کتاب ادب القیامه نام سجاحی توخته اکرام نموده اشاره بآنست که روزی در حالت وعظ در و ذکر اسماء الله سجاحی غزلی صلوات الله علیه گفته عزیزه من ناظم

وسقتل یعرف بالناقور فی غیبة الصوم لدی الشیوری

و او را مقتل است که شناخته میشود با ناقور در زمان غیبت صوم در وقت شیپور زدن بجز

بحیر عن شیپور یوم طف و نفخه عند اصطفاف صف

خبر رسید بعد از زدن شیپور روز عاشورا او زمان نفخه او زمان راست شدن صفهاست اشاره است بانکه آنجناب روزی در عرشه منبر بودند در ایام رمضان که غیبت صوم در زمان کشیدن شیپور است و از آنجا گریز بمقتل گریز زده که از زدن شیپور رکر جدید یادم افتاد و بعد وقایع طف را بیان نموده بود

ونحلة یعرف بالداماد کفی به فخر علی الانداد

و پسر او شناخته میشود بادامادی دلفات است که

کـ

براد فخر کردن هم شلان خو یعنی کفایتست که پسرش داماد امیر نظام شده

وسید الرئیس فی اقوامی — وان فزوی ارثی بالابرام

اگر سید رئیس از اقوام من از شرابا بازدر برداشته منصب رئیس التجار داشت
که بعد از میرزا عطاء الله مرحوم میرزا اسد الله نواده آقا میر فتاح داده اند

وخال النبیل موسی خان — کانه فی القطر پهلوان

واصله من فرقة دنابله — مجدل الابطال فی المقابله

لایزدریه خفته فی العقل — فانه فی خاندان النبل

یعنی

یعنی باید که خال من که نبیل و نامش موسی خانست گویا او در قطر پهلوانست
واصلش از طایفه دنبلی است جدال کننده است در مقابله ابطال
وان خفت عقل او را عیب نرساند زیرا که از خاندان بزرگست اشاره بموسی
خان شهربانی است که از اولاد جعفر خان دنبلی است

یجهر فی موارد الاصوات — من قبل ان یوءذن الصلوة

یغیر کاللیث علی الطعام — قبل السنانیر بلا اعلام

ویکنس الظروف بالسیل — فی الاکل کالشاب لزبلی

یلبس فی ملابس افرنج — ویحتذی نسوانهم فی الغنج

سفره باید

سفره باید همان خانوی من حاضر میشود در تعریه بزرگان قبل از انکه صلوة کشیده باشند
دستش شیر بر روی طعام حمله مثل گربه با مدن خبز وظروف طعام را با سیلهای
خود پاک نماید چنانکه تو نتابت زمین را پاک نماید از زمین و دو یا لباس فرنگی میپوشد
نازنان او از غنج و دلال او یعنی از عشوه و غمزه او لذت میبرند

وان لی شبها بذاک الخال — لاننی ولدت من حلال

ویدرستیکه مرا شباهت هست به این خال زیرا که من زائیده شده ام از حلال اشاره
بقول مشهور است الولد الحلال یشبه بالی وخال

یعنی حاسد لعنید — انی امام لیس لی مرید

اگر عجب کرد حاسد عنید برمن که تو امام هستی که مرید نداری

الم

الم یکن لوطا نبیا مرسلا — لم یتبعه احد من الملا

آیا

آیا حضرت لوط پیغمبر مرسل نبود و هیچ کس او را متابعت نکرد

وشهر نا هذا کشهر لوط — لایعرف اللاطی من الملوط

وشهر

وشهر ما مانند شهر لوطست که لاطی از ملوط شناخته نمی شود

ودرسنا للجامع العباسي اخرج اسما عند كل الناس

ودرس ما را از جامع عباسی است و خارج نموده نام ما را در نزد کل ناس یعنی بلند آوازه کرده

غورت اسم الفاضل شیخ حسن فی شرح ارجوزه سکین بدن

غور کردم اسم شیخ حسن را در شرح ارجوزه سکین بدن یعنی نام شیخ حسن مشهور را

مرحوم را در کتاب جامع عباسی در شرح کل سکین بدن خود را بر پای جیب انداز و غور نمودم

غور در اینجا یعنی گم کردم

فكل من لم يعي مجتهد ان كنت لم اجعلت سيدا

پس هر کس بر مجتهد بخواند هر گاه من او را انجام سید عیشم البته

ان صرف الكلاب عن دروس ذو بسطة في الجسم والفلوس

هر گاه کردانید طلاب را از درس من صاحب بسط از بدن و فلوس است

فليس من نقيصة من فضلي لاكنما فلس مزيل عقل *

نیست از نقصان کردن او نقص در فضل من لاکن پول عقل را زایل میکند

لاكنه لفرقة الطلاب معاون في الخرج والكتاب

لاکن از برای طلاب آن شخص مدد کننده است در خرج در کتاب

فهو حر لتتمة الكريم مستوجب للجهر والتفخيم پس

پس آن شخص آزاد است و تتمه کریم است که مستوجب جهر و تفخیم است اشاره

بجناب حاجی میرزا کریم است که پول داده طلاب را از سر خود جمع نموده است

وان ركب الجواد فوق كابن قد يملك المفعول رفع الفاعل

هر گاه سوار شد جود بر فوق مرد کامل پس تحقیق مفعول باید که منصوب باشد صاحب

رفع فاعل گردید یعنی که حق و نحو را دیگری که غیر مستحق بود غاصب و مالک گردید چنانکه میرزا

در خود شهرت نبود

ووضع اسم حجة الاسلام تغيرا من فتنة العوام

و نام حجة الاسلامی وضع کردن تغییر دادن را از فتنه عوام الناس است اشاره

به لقب حجة الاسلامیست که به میرزا محمد تقی آقا داده اند پس

فانهم قد يقدي ذا القبا واسمائي وكنية ولقبا

پس این شعر انتها برید شده بعد رفاقت من از جهة اسم و کنیه و لقب مانند

وان اباء الطا عنون في شرف

فهذه احكام الشائخ النجف ا

اگر ابا کنند طلبه نمیکنند کان از شرافت پس اقیمت حکم مشایخ نجف اشاره باجاره

ومسجد الناظم الى بالنقد وليته في الشرط ضمن العقد ا

مبنوه لی قبل ولادی سکنا ولا اصل فی المبنی ان سکنا

مسجد ناظم التجار مرا نقد است و تولیت آن مسجد مرا در ضمن عقد
شرط بوده بنا کرده شده از برای من قبل از آنکه من ولادت کنم و اصل در
بنا باشد که ساکن است اشاره بمسجد ناظم التجار مرحوم است که در آنجا امامت مینماید

وان تلاحا فی شریف العلماء فمیر خسروشاهی جحی جلیا

و هر گاه سخن خطای بگوید شریف العلماء حاجی سید تقی اصفهانی داماد ناظم
التجار بانی مسجد است و سید خسروشاهی اشاره به حاجی سید محمد خسرو
شاهی است وجه حکم بودن او را ارانی سیم سبیش این است دله

فان ام الحلیس شهریة یرضی من اللحم بعظم رقبة
یعطی علی نصف القرآن ذلک حکما علی اکل صاع الملک

پس بدرستیکه ادست حرامزاده شهریه است شهریه برد پر شده را
گوینده راضی نبود از گوشت با استخوان کردن و سید به نصف قرآن
سوراخ حکم بخوردن شربه حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام

وان ازوای شیوخة الاسلامی بعدا بی بعض ذوی الارحام

اگر

اگر بردند لقب و منصب شیخ الاسلامی را بعضی از اقوامان من بعد از پدر من
اشاره بمیرزا عطاء الله شیخ الاسلام مرحوم و میرزا محمود حجی است عرب

فانی دیک رحی العلات لا اعرف الام من العلات
اسعد سطح الذین کالخروس وصحت صیحة ملی الرءوس

پس بدرستیکه من خروس آسیاب هستم منظر کندها نمیشناسم مادر را از
ازماد رها صعود بام بنی مینمایم مثل خروس و صیحه زدم علی الرءوس اشتهار گفتم

قوقولی قوقار و اشلاریم آجش قوقولی قوشاه شه مجا جمش
لو کان للحکام من فراستی لا احضر فی الطلاب فی الدوائق

اگر میبود از برای حکام فراست حاضر میکردند طلاب را در دروس می دله

واجبروا الناس علی الاکرامی لا انی النائب للامامی
وحجدونی فی غایة التمجید ووادروشاه لبا زویدی

مجبور میکردند خلق را بر اکرام من پس بدرستیکه من نایب امام هستم
و تمجید میکردند مرا در غایت تمجید و وادار میکردند شاه را با بازوید من چون
حضرت شهریاری در رجوع از فرنگستان بعضی از علماء شهر را

باز

بازدید فرمود و او را انجه ... است که شکوه مینماید

لانهم اعداء اهل المكرمة قد صدقوا انهم اهل الظلمة

فدع لكيد نيب ليس فهم فائدة هذا التوقعات منهم زائدة

لاکن انها دشمنان اهل بکرمت میشند پس است کفته اند انها است

اهل ظلم بگذار بر زند که انهاست اهل ظلم که از انها فائده نیست این توقعها از انها زیاده است

بلوت ما في عهدهم من وهن وجحة ولا ارى من ظلمى

امتحان کردم نیست در عهد ایشان از وهن صدای اسپا را میشنوم و اسپا را

در حقیقة نمی بینم یعنی عهد ایشان را میشنوم ...وفا را نمی بینم آفرین لکت ... ظلم

يا اهل هذا البلد سو حوش ما عندكم عقل بقدر قوش

ای اهل بلد سو هوش یعنی محمد و حوش بسیار شما را نیست عقل بقدر مرغ

اتبعوا سفا عد النعال تباع ذيقعدة للشوال

تبعیت میکنند سفاعد الترا را چنانچه ماه ذیقعده را شوال تبعیت مینماید

وما هد بنالي جهال من احد كانني لست وهم مجتهد

و نمیشود ... من تحسین کنند بگذرند یا من انها را مجتهد مینیستم

قد تركوني في سجاف البيت وقلقوا في نكبت كيت

زك

قد تركوني في سجاف البيت وقلقوا في نكبت كيت

ترک کردند مرا در گوشه خانه صدا کمنند در حق من چنین و چنان

وينكروني ان حكيت نعثلا والاصل في لحية ان تطولا

انکار میکنند مرا بر انچه حکایت کردی نعثل را و اصل در ریش که دراز شده نعثل یهودی

بود ریش دراز در زمان خلافت عثمان عایشه خواتون عثمان را به او تشبیه نموده بگفت

اقتلوا نعثلا فقد غير دين الله فقد يعني بخشيد نعثل

فمن يعبها من القصور يضحك في مقعد ملا زوري

پس هر که عیب کنند او را از قصور یعنی نتیجه قصور بجوان ملا زوری بخندد اشاره بملا ... که ملا ...

لئن جلست في اوطاق المطلمة ولتم حولي في اوطاق محكمة

هر گاه نشستم در اوطاق محکمه و وکلاء محکمه اطراف مرا بگیرند

القيت في عين اداء اصبحا وجرت في حقوقهم عند القضا

افکنندم بر چشم انها سفیدی و جاری بکردم در حق انها زمان قضاوت

لقاضيا منهم باخذ ثارى لانهم قد جهلوا مقداري

حکم بکردم از انها باخذ خون خود پس انها جاهل گردند در فهند ... من ...

قد

قد صیر طفل امام جمعه　مکان لشدانی لضوء شمعه

پس تحقیق گرد انید طفل را امام جمعه زمین را چونید با روشن شمع اشاره

به آقا میرزا احمد آقا امام جمعه پسر مجتهد امامت که با چراغ ادرار جستند　ولـه

صار مویز فی وان جهرم　یقوس الظهر کشیخ دمدم

برگشت مویز شد در زمان عوز کی پشت خود را خم بکند مانند شیخ نور پشت　ولـه

یسیر راکبا علی البغال　و باغیا للکبر و الجلال

سیر بکند در حالی که سوار استر است و کبر و جلال را ابغر و شد　[illegible]

اقسم بالفیل و حق البق　بانه مغصب لحقی

قسم بخورم به فیل و حق پشه که او غاصب حق منست　ولـه

اذ لم یقم کس ام بهذا البلد من　فاضل مثلی و لا مجتهد

بر نخیزد کسی از این شهر از فضلاش من و نه مجتهدی مثل من و مانند من

تعرفنی للحی و تحت الحنک　و المیل و الکحل و قاب عینک

مرا میشناسد ریش و تحت الحنک و میل و سرمه و ظرف عینک

صدقنی ابن

اخی و خالی　کفی بهذا شاهد الثعال

تصدیق کردند مرا این برادرم که علامه باشد و عالم در سوسی خان باشد کفایت

میکند ثعال را یعنی روبه را شهادت دهم چنانچه حکایت او نوشته شده است

قرأت فی التبریز قبل حلمی　عند شیوخ الفن کل علم

خواندم در تبریز قبل از آنکه بالغ باشم در نزد مشایخ فن همه علم را

ازبرت صرف میر و العوامل　فصرت فی علم المبادی کاملا

خواندم در تبریز ازبر کردم صرف میر و عوامل را پس گردیدم در همه علم مبادی کامل

شمس المعالی حین ما یرانی　یعبر فی حین علی التبانی

شمس المعالی هر وقت که مرا ببیند از خوف بر زیر جامه خود شکل میماند از زرد

ان لادیب جائنی مجاورا　مقعده یطلح عندی ضامرا

اگر ادیب پیش من مجاور در آید کونش در پیش من مرغ (؟) پیر و بزرگی کون خوبش

پشه در از اینجاست که از ادیب نام ببرد و در تبریز ادیب بسیار است گویا

منظورش آقا میرزا محمد است　یقبض عندی ذنبه کالثعلبه

الفاضل الحاسجی فی الادبه　قبض بکند دم خود را اش روباه

بکون خود در نزد من فاضل حاسجی در ادب به اشاره به آخوند میرزا محمد حسین خانه است

و یختفی فی البنن کالدراج　عند العلی الجناب من الحاجی

بلی

سیف ان شود در زمین مثل برج خالی بر زا عبد العلی جناب از لجاجت من
قد وضعوا لی عضدی فی ظهری حتی ادیب ما وراء النهر
پس بتحقیق وضع کردند دستهای خود را بر پشت من حتی ادیب ما وراء النهر
اشاره با قاضی نظام العلماء است که در الظرف رود افتاده است
صدقنی المحقق بنابی فی شرح گلشن راز و النصاب
تصدیق کرده مرا محقق بنابی که عبارت از ملا مهدی بنابی باشد در شرح
گلشن راز شیخ شبستری و شرح النصاب ابو نصر فارابی
لما رأوا اخافته من عندی لقولهم ایت دره دن داشلاندی
ایت دره دن داشلاندی در جان اطفال صراف مثل مشهور است
ادبت زیدا بعصا الجراح لنصره عمرا بلا جناح
ادب کردم زید را بعصای جراحت کننده از جهت الکه عمر را بلا جناح
زده است اشاره بکلمه ضرب زید عمرا است که در نحو مشهور است
خرقت است عمر بالنصل علی العدول لبناء الاصل
دریدم کون عمر را با پیکان از جهت الکه از بناء اصل عدول کرده است
رفعت ما کان من الشا ما بین عاملین بالترفع
زع
یستر

برخیزانیدم چیزی که بود از نزاع در میان دو عامل از جهت نزاع از تقاضا
ازلت عن منصبه الصداره همزة استفهام بالحجاره
زایل کردم از منصب صدارت همزه استفهام را با سنگ دله
اخذت فی الرجل الضمیر مستتر جررته بالعنف عن تحت الخبر
گرفتم از پای ضمیر که مستتر بود کشیدم او را با زور از زیر خبر چون ضمیر را با در تحت
خبر مستتر است لهذا او را از مستتر بیرون آوردم زیرا که
لانه فی فعلته الواط وهیئته تشبه باللواط
پس پدر سیکه او یعنی در زیر خوابیدن از افعال لواط است و هیئت این
مستتر تشبیه به لواط است این صنعت گشنش فرد معنی بر علم نحو است
هر که علم نحو ندیده است مشکل خواهد فهمید بر خواننده کان واضح ولایح است
وبعد ما احکمت علم الادب صرت الی نحو عراق العرب
وبعد از آنکه محکم کردم علم ادب را گشتم بسوی عراق عرب یعنی رفتم
فمکثت فیها مدة طویله مخاطبا لاابل و قبیله العقیله
ماندم در او یعنی در عراق عرب مدت طولانی و در افتاده از ابل و قبیله
ملکت فی خزانه ابن عجز سطالعا بها جمیع الکتب

مکث و درنگ نمودم در خانهٔ ابن عرب مطالعه کردم در او جمیع کتاب را

فانها خزانة مجبره   اودع فیها کتب معتبره

پس بدرستیکه این خزانهٔ ابن عرب خزانه ایست جمع شده و گذاشته اند در او کتب معتبر را

لکنها حیث نسج شال   لم یره غیر منی حلال

لکن این خزانه حکایت بافتن شالست او را نمی‌پسند غیر از اولاد حلال این
مطلب مبنی بر حکایت است که مردی شالباف در حضور سلطان ادعا کرد که من پارچه
می بافم که او را غیر از حلال زاده کسی نمی بیند از سلطان مقرری پول گرفته
بعد از چند روز برگشت دست خالی در حضور پادشاه دست را چنان گرفت
گویا چیزی در دست دارد و گفت آیا کدام یک حلال زاده است از شما این پارچه
را می بیند از سلطان الی پستترین همه گی چنان نمودند که تنها او می بیند
از خوف اینکه او را ولد الزنا دانند بگفت من همه مولانا هم بدین اشاره باین فرموده
کان خزانهٔ ابن عرب مثل شال است که غیر از حلال زاده کسی او را نمی بیند
مجمل این مختصر آنست که جناب میرزا محمد حسین الشهیر بشریعت مدار در نجف الا
شرف زاده الله شرفها کتابخانه تحت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنا نهاده
و از بزرگان دین و مخلصان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام استدعا کتب نموده
که در آنجا ودیعه نهند و از هر جا کتبی وقف رسید فرستاده بمصرف رسانید و غیر از اسم

کتا

کتابخانهٔ تمامی حاصل نخواهد دید و کسی از آن کتابها بهره نبرده لهذا اشاره به این فرموده است که
کتابهای این کتابخانه مانند شال محمود است که غیر از حلال زاده کسی او را نمی بیند

فصرت عن کل علوم فارغا   وکان اکلی رطبا وقانعا

پس گردیدم فارغ از همه علوم و در این مدت اکل من خرما و قانع بود

اجازه فی ائمة العراق   اجازة فی اللف کالقنداق

مرا اجازه داد علمای عراق به اجازه مانند قنداق که در لفافه باشد

فاین للاعلام ذاک المقعد   ان یرتقی منهم بمقامی احد

پس کجاست در علما و اعلام این گونه که از ترقی جوید بمقام من احدی از آنها کسی

لم الف منهم سوی علی شمخا   الا علی السور شقلی لفخا   وله

همدم نشوم و از آنها کسی الی در زینت و در نکر در بزم جماع لفخ را

فمن یداخل مقعدی فی منبری   لاحشون مقعده بالبیر

پس هر کس داخل کند کون خود را بر منبر من پر بکنم مقعد او را با میره تخت

کان ابی صاحب هذا الدست   وقبله جدی یضرب الشست

بود پدر من صاحب این صدر و پیش از پدرم جدم با ضرب شست

الا

۲۸ الا انزاحنی شیوخ النجف — فی الحشر عن ذراعی مکشف

آیا نمی بینی حکایت بکنم مشایخ نجف را در اینکه آستین از ذراع مکشوف نموده ام

ولبعد ما فرغت عن زجری — نادیت هل من بطل مبارز

زمانی که از زجر خوانی فارغ شدم ندا کردم هل من بطل مبارز آیا مبارز هست این

مطلب اشاره است برانکه روزی در منبر از نیوفالی حق شکسته مبغوض و مجهول بودن خود را

معلوم بکرد که من اینقدر زحمت کشیدم تحصیل نمودم کسی مدرس و وعظ من نیاید

باکه کتابی از بغل بیرون آورد که این رساله شیخ مرتضی مرحوم است آیا مبارز رطلی است در بیان مسائل

فمن رمانی کأنما من کان — نزغت من ارجله عتبانا

کیست باید هرکه باشد ناشوار او را از پایش بیرون کنم هرکه تو مانند ابا قندان حجار رگ

ومن یجیئنی لیقتل سیلا — اضربه رکلة بقوم میلا

وهرکه بیاید بمن بجنگ رم از پشت پاش بزنم تا بلکه هر سر با می افتد

وما انا مفرغ جرابیه — عنها فها قوم افرؤا کتابیه

یعنی الان خالی کردم من انبان خود را از انعم پس بخوانید کتب مرا

قال رسول الله ذوی الکرام — مخاطبا لصحبة الکرام

فرمود رسول خدا صاحب عزت بزرگ و مخاطب کرد صحابه کرام را بان

۲۹ بان من صلی علیه مره — لم یبق من ذنوبه بلا الذره

برانکه هرکه صلوات فرستد بر پیغمبر نمی ماند از گناهان او با الذره روزی

در سر منبر حدیث شریف من صلی علی مره لم یبق من ذنوبه ذره را تفسیر بکرد و سهو

کرد بجای من ذنوبه ذره با الذره فرمود و از استحبابت در اشاره مفهوم بود و حسبنا الله

والحق عندی فیه کسر قاف — من لفظ لم یبقی بلا خلاف

وحق در نزد من آنست که با کسر قاف خوانند لفظ لم یبقی را بلا خلاف

اذ لیس فیه عامل للنصب قط — فقول اهل النحو بالنصب غلط

زیرا که نیست در او عامل نصب تنها پس قول اهل نحو در نصب غلط باشد

اختلفوا فی قرینة البقاء — الحق انها وعاء الماء

چون آن بزرگوار سر از علم نحو بیان فرمودند اشاره به بعضی مطالب فقهیه

نیز باید بگوید اختلاف کرده اند علماء در رنگ سقا سخن حق اینست که از ظرف است

وفی بعیر اختلاف فی الورا — الحق انه نعام اکبرا

و در شتر اختلاف کرده اند در بیانه و سخن حق آنست که او شتر مرغ است



وکل ریح مالها صدء فالوجه عندی انها فساء

و هر ریحی و بادی که در او صدا نیست پس وجه خوب در نزد من این است که او فسا است

وحد قبضة للحی من طول عندی ذراع بذراع الغول

و حد قبضه در طول ریش گفته اند در نزد من همان حد ذراع است که به ذراع غول بیابانی

وقیل موسی محلق آلة والحق عندی انه نبی

بگویند که موسی تراش کننده سر است و حق در نزد من آن است که او پیغمبر است

چون موسی در لغت بمعنی استره است نام حضرت موسی کلیم الله است

که بگوید موسی استره نیست بلکه موسی حضرت موسی پیغمبر است

ولیس عندی عدة للبغل لانها لیست بذات الحمل

در نزد من استر را نگه داشتن عده لازم نیست زیرا که او صاحب ولد نیست

ونهر مرداخل فی الجاری وشاه کلی کر علی المختار

و رود آجی داخل آب جاری است و شاه کلی هم کر است بر صاحب اختیار

کلی اصطلاح و در نزد مردم تبریز نهر بزرگی است که با یک چشمه بزرگی از او جاری می شود شهر

تبریز می شود و رود آجی اسم رودی بزرگیست در طرف مغرب تبریز است

وقال باستحباب وضع المحجمة السید الجار فذید محکمه

و گفته است به استحباب حجامت گذاشتن سید همسایه که کوچک محکمه است

فی شرحه رسالة ابرام للسید المدعو بالقوام

در شرح رساله ابرام که مؤلف او قوام العلماء است یعنی استحباب

حجامت را سید حضرت شاهی که در شرح رساله ابرام آقای قوام العلما گفته است

وزاده فی طنبور وضع الکمش ابن اخی القرطعب الجمرش

و زیاده کرده در طنبور نقش یعنی با نقش زدن پسر برادر شخص که علاوه باشد که جوان بسیار باشد

وعندی الافضل بوق عقیب الحب بالفرتوق

و در نزد من افضل وضع بوق یعنی شیپور زدن است و بگیر کشیدن

بافرتوف است یعنی خایان می گاه که آب دماغ باز منظم شود

وختلفت فی لحیة الاقوال والوجه عندی انها صقالی

اختلاف کرده اند در ریش قول بسیار است وجه بهتر نزد من این است که او ریش است

کما قضی صاحب اوقیانوس علیه فی ترجمة القاموس

یعنی صاحب اوقیانوس در ترجمه قاموس لحیه را صقال شمرده است

لم ارا فی نکاح ذات المریم فی معظم لاصحاب من محارم

نمی بینم در نکاح صاحب مریم از عظماء اصحاب حرام کنندهٔ

وسید خسروشهی فی دمنه افتاء بانه زناء محصنه

السید خسروشاهی در کتاب کلیله ودمنه فتوا داده که او زناء محصنه است اشاره
بحضرت مریم مادر حضرت عیسی است که عقد جاری نشده است و آنچه
ازاو ظاهر شده از زناء محصنه است بفتوای السید خسروشاهی دله

بحجة اسندها عن لوز ولیس لسوی عندنا بجوز

بران حجتی که اسناد شده به از لوز نیست در نزد ما برابر بجوز طبعی السند دل
که در زناء حضرت مریم کرده در نزد ما بجوزی نمی ارزد دله

ولم ارا جاحدا ذات الجسم فی العود رجعة ذات الحجم

نمی بینم انکار کننده این بدن در عود و رجعت صاحب گوشت یعنی
در معاودت این بدن ظاهر در روز قیامت کسی را انکار نمی بینم

سوی الامام سید بردعی وما انا فی هذه مدعی

غیر از امام که سید قره باغی است ومن اورا در این مطلب مدعی هستم
اشاره بآقا سید محمد آقای قره باغی است که منکر معاد جسمانی ظاهر است

انکر قول ناطق القرآن بل جحد وارکان من ایمان

انکار

انکار کرده قول ناطق قرآن را یعنی قول پیغمبر را بلکه انکار کرده رکنی از ارکان ایمان را جاء

جاء بنص محکم کلام بقوله من یحیی العظام

در قرآن با نص محکم آمده از جهت قول آن یهود که زنده میکند استخوان را که پوسیده
است اشاره بحضرت ایست که یهودی استخوان پوسیده از قبرستان برگرفته بحضرت
حضرت رسالت آمد عرض کرد که تو بگو این استخوان زنده میشود و حال آنکه رمیم
و پوسیده شده و در وقت شدن را مالیده باد داد فی الفور جبرئیل این آیه را آورد

وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم الی آخر

ناظم میگوید مدعی شدن
من جهت این است که خداوند عالمیان در کتاب خود بنص محکم و
پیغمبر خبر داده که استخوان خواهد برگشت و این منکر است

قد حکم المحقق علیاری عن رصد بناه فی دوار

پس حکم کرده محقق علیاری از جهت رصد که بنا شده در حال دوار

شکله فوق فلاق الکندی فاق بناه فاضل برجندی

حقیر را نه برفلاک کندی راه دارم ونه بر فاضل برجندی معرفتی هست از
این جنبری و بران معرفتی داشته باشد در حاشیه این فرد تصریح کند

ورجفة حادثة فوق الافلاک تهلک کل من علیه من ملک

و

و دیگر نزد حادث میشود در بالای فلک که ملائک میکنند هر چه ملائکه است

وفيه عندي نظر الى النظر للونه او من فنو البقر

و در او نزد من نظری هست وجه طور نظر در بودن او و دهن دستی هست مانند باد کاو

لاتفاق من جميع العقلا ان هناك لاخلا ولا ملا

باتفاق جمیع اهل عقل من در ایمذهب هستم چه نیست آنجا خلا و نه ملا

وقد اثبتنا فيه بالبرهان في شرح عوامل جرجاني

پس به تحقیق آید ما را با برهان در شرح با عوامل جرجانی

وفي حواشينا لشرح الجامي في مبحث الابعاد والاجرام

و در حاشیه ما در شرح جامی در مبحث ابعاد والاجرام اشاره بابعاد ثلاثه

ایست که در شرح جامی اورا بحث قرار داده است و له

واختلفت الاقوال في مرد آ فاختار فيه القول بالايمان

اختلاف کرده قولها در مردان حکم اختیار کرده در او قول را با ایمان

الفاضل مدقق مراغي في شرحه لضغطة القراغ

فاضل مراغه در شرح ضغطه کردن اشاره باخوند میرزا محمد مراغه ایست

وفي كتاب مخل دقيق في العمل البتوق والسويق

در کتاب مخل دقیق در ساختن [illegible] و سویق مخل دقیق درخت آرد است

وردة مجتهد ذنوزي حتى اغص حلقه بجوزي

ورد کرده اورا مجتهد ذنوزی حتی تنگ کرده حلق اورا با گوز است [illegible]

ملا آقا میرزا حسن آقای ذنوزی است یعنی بالعکس [illegible] مراغه قائل با بیان مردود

في غزوة اللحية وسبيل من طمحات عام سكوريل

لاكنما الاوفق بالاصول عندي اختيار فاضل كامل

لاکن آنچه اوفق با اصول است در نزد من اختیار فاضل

مراغه است یعنی [illegible]

وابن راكب الحمار الازرق جوز وطي الضبي في العقداق

و پسر راکب خر سفید جایز کرده وطی [illegible] را در [illegible] اشاره به جناب

حاجی میرزا آقای ثقة الاسلام است چون که والد مرحومش حاجی

میرزا شفیع آقا سوار خر سفید میگشت لهذا ابن راکب الحمار گفته است

يتكلم القوم على البطلان ولحق قول رابع الاركان

تکلم میکنند قوم در بطلان وطی [illegible] و حق قول رکن رابع است زیرا

من كسب من طرق الحلال خير من الحج بالف سال

هرکه کسب کند از طریق حلال افضل است از حج هزار سال

يحرم في الحيض وطي ارنب على الاصح عندنا ولا قرب

حرام کرده شد، در حالت حیض وطی خرگوش را علی اصح القول
در نزد ما و اقرب. گویند خرگوش مثل زنان حایض میشود آنست که
سفر باید آیا وطی خرگوش در حالت حیض مثل وطی زن خالیص است یا نه

واستقرب ابن محسن بزاز   وابن لعریب القول بالجواز

طلب قرب کرده بزاز و پسر عریب را قول بجواز است یعنی وطی در حالت
حیض اشاره باشد آقا پسر حاجی محسن بزاز است

لما رواه عن ابیه الثوری   عن شیخ منبوذ ملا نوری

زمانی که پسر بدری روایت کرده که بود او مرد احمق دیگر از شیخ خود
که ولد الزنا بوده ملا نوری نام اشاره به آخوند ملا نور محمد سیفی العلیا است

والسید المجتهد ایروانی   افتی بان صوم رکعتان

و سید مجتهد ایروانی فتوی داده که روزه دو رکعت است اشاره بحاجی
سید علی آقا ایروانی است بعوض صلوة صوم فرموده است

وحرم التشریک فی اسامی   السید المدعو بالنظام

حرام کرده شراکت در اسم را سیدی که خوانده شده به نظام العلماء
بودن اشاره باقای نظام العلما است زمانیکه باقا میرزا محمد حکیم باشی لقب
نظام الحکما داده آقای نظام العلما بنای تکلف بازی نهاد که در تکبیر دو نفر نظام

بطلبد

بنا شد آنست و هر ناظم اشاره فرموده که شریک در اسامی احرام سید اند

وهو الذی یعضده الدلیل   لکن حیاء اهلنا قلیل

او کسیت که دلیل او را عضد اوست لکن حیاء اهل ما کم است

والحق بطلان وضوء الهر   عندی اذا ما مات بر مر

و سخن حق در باطل بودن وضوء گربه است در زمانی که بخواهد بر بر یعنی
در هر دفعه گربه برابر آید دست نمازش باطل خواهد بود

ولم یجوز وطیها من قبل   لانها من اهلبیت رجل

آیا جایز نکند وطی گربه را از پیش که او از اهل بیت خانه است

جوزه المحقق الخوئی فی   شرح القوانین بلا توقف

جایز کرده محقق خوئی در شرح قوانین بلا توقف وطی گربه را
از پیش اشاره باقا میرزا محمود خوئی است

وفی کتاب المسلم الکبیر   فی غزوة منکر و نکیر

در کتاب مسلم بزرگ در باب دعوای نکیر و منکر نوشته شده است

وهو الذی عندی علیه العمل   بدوا الی ان یقع التامل

این کتاب چنین کتابیست در نزد من که باید عمل کرد و او را ابتدا و لکن فکری باید نمود

وعندی لا شبهة فی الجانی   الحاقها فی حکم بالاناس

درنزد من خصی را شبیه نیست ورالحاق نکوکن بحکم زنان یعنی زن باید برد

لان تخصیص العموم معتبر   فقدر الیقین منه الذکر اخرج

پس درستیکه تخصیص عموم معتبر است یا دنی که او خارج نمود ذکر

وقف ریح ببطن المخرج   لیس من الفتوة ما لم تخرج

وقصد اکردن ریح در بطن از مخرج تا خارج نشده است نیست از مردانگی اصغر

یحرم لعب اللوز راس المقعد   کذاک فرد الزوج قبضا بالید

حرام است بادام را بامی کرکوشه کردن و همچنان لعب فرد با جفت بازیدن

ولعب جمع البیض فی المیدان   فانه من عمل الشیطان

وتخم مرغ بازیدن در میدان پس بدرستیکه از عمل شیطان است

ولنفر فی ظهر حمار حرکن   والهزو والتصنیف خلف ارمی

وجستن به پشت خر خرکن ودویدن وتصنیف در پشت ارامنه خواندن

چون در میان اطفال مشهور است و می که بخر از سنی را دیدند دست

هم زده بخوانشند … ارسنی پرخ دکرمانی سال جواله در دیواره … آخر

حکایتی بیادم آمد در زمان حکومت … صاحب دیوان اطفال کوچه کوتول … را

دیده ارسنی بند اشته تیاتی خواندن ارسنی پوخ دکرمانی سال جواله در دیواره … برده

ایکجاه دیدار شد ودیر کوتول بصاحب دیوان عارض شد که اطفال مرا فحش گفتند صاحب

دیوان فرمود که چه گفتند والنخ یعنی مترجم تقریر بگوید با زبان فارسی که از سنی آگستائی

که میشد از سجوال برزن بد بار از رشکی دفعه دیگر از کیسه برزن و دو دفعه

هم برزن شد دفعه هم برزن صاحب دیوان گفته بود در حقیقت این فحش

نیست که در رای اطفال مسلمانان بر اکرفته اذیت نمایم

وطبع مهر مقعد الحماری   وفعل اذناب من العاری

و مهر حمار اکندن و مهر کردن و دزدها … بردمان کردن

ودس الاطفال رع ودس ابر   فی قربة السقا بسین المعبر

وفرو کردن اطفال … سوزن را مشک سقا در بین معبر

ورقص خاتم خاتم اثنی عشر   واربع فستق والخمس الحجر

والکشتر بازی و دوازده … و چهار پسته و پنج سنگ

والکسر للحاق بین اثنین   فانه نجست بغیر مین

وجفت شکستن در میان دو نفر پس بدرستیکه او نجست است بغیر سخن

وطرح فی العقود للقابوق   والحدث اصغر من سوق

وعقد کردن بیرون ازدست و حدث اصغر در میان بازار

وشکله الملک بتعلیق قوالق   لقولهم بربول و رون کوتک الالخ

ومثل اوست گوش را کشیدن تا بر قول انها بر قول در بوق کوکنه آلاغ

يحرم صيح بايع الصابون فانه من افحش اللحون

حرام کرده اند صدای صابون فروش که او را از افحش غنات در لحن

ومثله صياح سبع لبلبي لا سيما ترجع بالقبان و بي

ومثل اوست بچه لبلبی گیرنده بخصوص توصیف کنند با قپان و بی

وليس من شور باقلا من شغ لانه مده بغير رجع

ونیست در شوربا قلا منع پس در او مد هست ورجع نیست

وصيح تباع ظروف قهدي عندي من الغنا على تردد

وصدای گیرنده ظروف قهوه‌ی در نزد من از غنا تردد هست

اما صياح تره برگا هو فليس في تحريمه اشتباه

اما صدای تره برگا هو پس نیست در تحریم او شبهه

وضرب بوقات في اسحار ليس من الغنا على المختار

و ضرب بوقها که وقت صبح در حمامها میکنند نیست غنا از برای صاحب اختیار

ومل لقير عمر سلطان من الغنا في رثا قولان

اما صدای عمر سلطان از غنات در مرثیه در او دو قول است

وقال قوم فيه باللحوق والحق عندي انه كالبوق

و گفته قومی او را در الحاق ... که او مانند بوق ... ذکر

وضرب شيخ على لاصغر من اقبح الغنا فوق المنبر

وضرب صدای حاج شیخ علی اصغر وعظ از بدترین غنات در سر منبر

فانه مقور ارواح وقاشر الاكباد بالجراح

پس بدرستیکه صدای شیخ علی اصغر روحان را رحمت دهنده ... جگرها با جراحت

لا سيما لعو بچه لعنه فان فيه عندنا ما فيه

علی الخصوص هر وقت ... نمیکند در رواج میکند پس بدرستیکه در نزد

ما هر چه هست که در نزد او هست یعنی هر چه او میکند ... والله اعلم

كذا غناء البق وصر صور سرنا في غاسق ديجور

همچنین غنا پشه وصرصر زمانی که بخوابند در لیل ... و دیجور

وكوشك بالابان في اعياد من شغل الاوباش و لا اولاد

وکوشک بالابان در عیدها از ظرفه ... اوباش و اولاد است ...

ومثله معلق سنور ومر لشتك على الطنبور

ومثل اوست کوشک بالابان است معلق گربه و که ... از تیک بجد بجد

ولعبة كوسج وكلين بالدف والطنبور والكمين

ولعب کوسه ... با دف وطنبور با زنده خوانندگان مثل اینهاست

وما كذا لعبت فهو ميمون هندي ما جوز في اعياد شيخ زندي

وهمچنان بازی و تندی سند را جایز کرده در عبیدها بخ زندی ا
اشاره بحاجی محمد علی آقای زند مرحوم است که بفرماید این جمله لعب را
در تجویز و تحریم که هر یک را اشاره شده بخ زند تجویز فرموده مدّ کن

وابنه ردّ علی کلام   یقول ما ذا قول مستهام

پسر او یعنی پسر حاجی ملا علی که عبارت باشد از آقا میرزا رضا جمله الله
ردّ کرده کلام پدرش را و بگوید این قول قول مرد مستهام و مجنونست

وطیر بادبان فی اسطاح   حرّم فرختین میر فتاح

بادبان پرواز کردن را در بامها حرام کرده دو جوجه میر فتاح اشاره
به آقا میرزا مع آقا داود آقا میرزا رضا آقا میران آقا میر فتاح آقا است

دورة عاشق فی الاعراس   وابن الاعمی فی جمیع الناس

و هر بازی خواندن عاشق در عروسی دیگر او منع در اجتماع الناس

ولعب گزلین باج باللبات   فانه منقصة النهات

ولعب گزلین باج با دختران پس او سخنه بدا است

وفی لیلک فقد لنا تردّد   القول فی تحریم لیس سعید

در لیک فقد ما را تردد است و سخن در تحریم او دور نیست

لکن لی طیر بد القداری   مجوز عندی علی المختاری

دوکی

لکن لعب مرغ و ارم بدبیقدر جایز است در نزد من بر محض ر

ابن اخی علامة زمانی   جوزه لعب دنبالان پستانی

پسر برادر من علامه زمان جایز کرده لعب دنبالان پستان را

وجوزه عمرو برو بالمردی   ولعب بولیداش منی قوردا پاردی

و جایز شده لعب عمرو برو به برد و لعب بولیداش سنی قورد اگاردی

الواعظ محمد شفیق المیانجی   ابو کلاب فی کتاب الکنج

واعظ محمد شفیق میانجی که لعب او ابو الکلاب است در کتاب کنج گوید محمد شفیق را
در لغت یعنی بسیار است از انجو جستن و زمین جهیدن تا ناظم را طلب باید اشاره با

والفاضل المجتهد الحیا   فی الشیخ سلیمان یجوّز و دوانی

و فاضل مجتهد است و هر ریش هر شیخ سلیمان باشد در محمد چوس دوران

افتی بالتجاب نوب العرب   ورسی استی فرسی بن و

فتوی داده به صحت بردن نوب عرب و لعب آمنون بانی فرل کرده فرل

وجوز لعب حمام یات   فاضل دنبارانی فی الکومات

جایز کرده لعب حمام یات را فاضل دنبارانی در جایی که خاکرا جمع بکنند

ورقصة البرغوث فی سراویل   محظورة عندی بلا اشکال

در رقص کردن کک در شلوار خطرناک است در نزد من بلا شک

ولم اجد فی قوم من مجلی لعبت الکومی سلاح منه لی

دنیا هم اکسیر را از قوم که حکم حبیبت داده باشد که کوم سلاح شد مرا

سوا ابن ناصح وابن خالی مجتهدی محلة الجمالی

سوای از ابن ناصح و ابن دائی دو نفر مجتهد از محله شتربانان ابن ناصح

اشاره با آقا میرزا حاجی آقا پسر مدجواد علیه است و ابن خال اشاره بمیرزا رضا

پسر آخوند ملا محمد والد مرحوم است که هر دو در محله شتربانان ساکن بودند

وهل یجوز لعب شیطان مالی مع زمرة الغلمان فی الکوچات

آیا جایز است لعب شیطان مالی با زمرهٔ امردان در کوچها

اجازه بعمش محمد الحاج ملا احمد متعلم

اجازه کرده شیطان مالی را عمش و حکایت کننده که عبارت از حاجی ملا احمد متعلم باشد

والحق ان کل ذا محظور وعقل من جوازها ممرور

وحق سخن این است که همه صاحب خطر است وعقل از جواز ایشان در آبادی است

وهل یجوز لعب بالمردان من رای اصحاب الهوا قولان

آیا جایز است بازی کردن با پسران در رای اصحاب هوا و هوس

دو قول است یعنی وطی کردن پسران

افتی ابو حنیفه من قدماء به مخالف اجل علماء

فتوا داده ابو حنیفه از متقدمین و مخالف دانند ما او بزرگان ۱۴

واختاره بن شروان اعرج وما علی الاعرج عندی حرج

از متاخرین هم پسر شروانی لنگ اختیار کرده نیست در نزد من اعرج را

حرج یعنی بغیر باید وطی برده از متقدمین ابو حنیفه تجویز کرده و از متاخرین

حاجی میرزا حسین پسر حاجی ملا شریف شروانی اختیار کرده اشاره بفقره

است که حاجی میرزا حسین را لنگ و وطی پسری را داده اند

واختلفوا فی فضلات الجن طهرها معظم اهل الفن

اختلاف کرده اند در عذرات جن طاهر دانسته اند بزرگان اهل فن او را

ویظهر المیل علی نجاسته من بن یحیی وفقیه الخمسة

و ظاهر میشود میل بسوی نجاست از پسر ملا یحیی و فقیه خمسه را

یعنی این دو نفر فضله جن را نجس میدانند اشاره با آقا میرزا عبد الشکور

پسر آخوند ملا یحیی و آقا میرزا حسین زنجانی است که فقیه خمسه خوانند چرا

قیاساً لروثها بروث الانس لان میل الجنس نحو الجنس

قیاساً که فضله جن مانند فضله انس است پس بدرستیکه جنس بطرف

جنس میل میکند در اینجا لطفی بطریق جناس آورده که میل اینها

از جهت هم جنس بودن بطرف جن است ولد

والحقّ عندی مذهب الشیخین فانّه اقوى الغیر یین

وحق در نزد من مذهب این دو نفر است پس قول انها با قوت است بلا سخن

اذا وفق الاصول بالمذاق نجاسة الخزو على الاطلاق

زمانیکه وفق دهد اصول در مذاق یعنی مطابق مذاق باشد در

این که فارز وراست نجس است بحکم مطلق

الا الذی اخرج بالنصوص ولم یرو فی الجن بالخصوص

هر چیزیکه در نص خارج باشد یعنی تصریح بر پاک بودن او شده باشد

وچنین روایت در خصوص جن وارد نشده است که نجس یا پاک است

واختلفوا فی علة الایجاد فقیل انه نبی الهادی

اختلاف کرده اند در علة ایجاد بعضی گویند او پیغمبر هدایت کننده است

وهو الذی علیه اجماع الاول بنص لولاک من بالاله الاجل

وان پیغمبر از برای اوست اجتماع او بین از جهت نص آیه شریفه

لولاک لولاک لما خلقت الافلاک ارضاه الله تعالی وتقدس عن روحه

وشکک فیه حسن ابن باقر فاتخر نص على المنابر

شک کرده در او حسن ابن باقر پس انکار نمود نص صحیح را در منبر ها

اشاره به حاجی میرزا حسن آقا خلف مرحوم حاجی میرزا باقر است در مرحوم است

که

کردن در حق شه جنبر تکذیب علل اربعه بودن ائمه علیه السلام را میکرد و [illegible]

بعد اناظم اشاره بان نموده است

ولقول عندی قول بذ الفاضل لانه من معظم الافاضل

وسخن حق در نزد من قول این فاضل است زیرا که او از بزرگان فضلا است

له کتاب لعبة الجول وختن یعرف بالقونسول

واو را کتابی است در بازی زدن ودامادی او شناخته میشود با قونسول یعنی

اشاره به دامادی میرزا علی اکبر ترجمان قونسول روس است

صدقه مظفر البقال فکل من خالفه نقال

او را یعنی کتاب او را تصدیق کرده مظفر بقال هر کس مخالفت کند نقل کرده است

ولم یجز بر یز راس الدیک شهادة الفار على الپیک

اجازه نکرده که به سر دیک شهادت موش را در حق گربه سر دیک [illegible]

در تبریز که به دیک باشی مشهور است اشاره به میرزا زین العابدین است

لانها شهادة متهمه بالنفاق من قضاه المحکمه

بدرستیکه این شهادت شهادت با اتهام است یعنی شهادت موش

در حق گربه با اتفاق جمیع قضات دار الحکم

فهو اخی مجتهد الضیغم وقع التشبیه بالهریر

واو یعنی میرزا زین العابدین برادر مجتهد کوچک است در جات خدیشت
شبیه بکرم است یعنی شباهت به برادر خود دارد
فقوله امضی من القضاء عند شیوخ الفن فی الافتاء
پس قول او امضا شده یا نافذ در نزد مشایخ فن در وقت فتوا
واختار وطی الحمر و لبنان القاضی عبد الخالق رنجانی
اختیار کرد وطی حمرا در باغ قاضی عبد الخالق رنجانی اشاره به جناب
میرزا عبد الخالق قاضی رنجانی است برادر ملا میرزا حسین رنجانی است
ولم یوافقه من الانجاب سوی الخطیب ضارب دباب
موافقت نکرده او را از این قول از نجبا سوای از خطیب که دم زدن اشاره خطیب بابی است
فانه اوجبه من الملا تمسکا بما رواه من سلا
پس بدرستیکه او یعنی خطیب این شی را واجب کرده در میان و تمسک شده
به انچه روایت کرده اند او را اخبار آورنده ها
عن نجیه نوکی ابی العباس عن اصمعی ابی نواس
از شیخ احمق خود ابو عباس و او از اصمعی و او از ابو نواس و هر سه
نفر از شعراء عرب هستند که شعر وطی بوده اند
والوجه عندی الملاک بالاطراف تخلصا عن شبهة الخلاف

ووجه خوب در نزد من مالیدن باطراف است تا از شبهه مخالفت خلاص شود
واختلفوا فی حکم حلق اللحیه جوزه محمد ابن طلحه
اختلاف کرده اند در حکم حلق لحیه یعنی در تراشیدن ریش جایز کرده محمد ابن
طلحه اشاره به حاجی میرزا احمد پسر حاجی حسن بودن است که ریش تراشیدن را
حرام بداند بلکه در رساله در این خصوص نوشته و جواب هم شده است
ومن شیوخ الکوجة الملتان ترخص هذا الوجه بالحسان
از مشایخ کوچه ملتانی که عبارت از کوچه مجتهد است رخصت داده اند
این وجه را از برای خوب رویان یعنی ریش تراشیدن را
لا سیما ان ام فی الصلوة فانه اجمع للشتات
لا سیما هر گاه پیش نماز باشد پس او دست جمع کننده پراکنده یعنی اگر بی
بی ریش امامت کند در نماز مسجد بانان که پراکنده اند بر سر او جمع شوند
وصاحب المسجد بالدالان قواه فی فواکه الروان
وصاحب مسجدی که در دالان قوت داده او را یعنی شمرده او را اعبارت
از ریش باشد بوده اولا بقول لوطی بیش اشاره به حاجی میرزا اسما
عیل آقا پسر ملا محمد حسن مرحوم است که در دالان مدرسه مسجد دارد
وهو الذی قبل علیه العمل فی عصرنا و شیعه ما ول

وداد اسجرات که فتیب است را و عمل کردن و در حصر باغ است و باطل

الطل بیع الخزی المیدان — الا اذا ضم الی پالان

باطل است فروش خر در میدان مگر زمانیکه با پالان فروخش نماید

امامنا بحر العلوم الباهره — فی جامع له الیسمی با دره

امام ما بحر العلوم که پر کننده است در مسجدی که او را نام با دره است

نظر له من القیاس — بیع جواری الکرد باللباس

زود نظر کرده او را از قیاس بر اینکه فروش کنیزهای کرد با لباس یعنی

استدلال کرده از روی قیاس که کنیز کردی با لباس فروخته باید خر

هم با پالان فروخته باشد بحر العلوم لقب حجی میرزا اسماعیل

آقا امام جمعه خلف مرحمت پناه میرزا لطفعلی امام جمعه است ولد

وهو الذی یقوی لدی الحقیر — حفظ الحق حرمت الحمیر

وان فروش کردن با پالان در نزد حقیر با قوت است از جهت حفظ حق خر

لانها تحمل لا اسفار — فحقها الالحاق بالاحرار

از برای اینکه حرمت او واجب است که حمل کتب بنماید پس حق او

این است که او را الحاق به ازادان باید نمود ولد

هل کلم الصخر واصل الارض — لا اکل ام الحمل عند القبض

ایا

آیا داشتن کم در زردک از برای خوراک است یا از جهت علف کون

در حالت نقض بنی بخود بر داشتن انها

بالاکل قال نجبا الاکال — والحق عندی فیها اعمال

شیخ بسیار خور گفت از برای خوردن و حق در نزد من انها جهة عمل کردنست

وافضل الادام من بالاکل — فی شام والنهار اکل الفجل

و خوبترین خورشها در بیان اکل در شام و نهار خوردن کدو است ولد

فانه طین للصدر — من جنیه من لم یذق لم یدر

پس او که کدو باشد نرم کننده سینه است هر کس نچشیده نمیداند

وان من عجائب البلدان — منار جنبان باصفهان

بدرستیکه از عجائب بلدان یکی مناره جنبان شهر اصفهان است که

زمانیکه کسی او را اگر فته حرکت بدهد حرکت مینماید فهو راست ولد

فقد قضی العقول منه عجبا — فقیل انه قلیب قلبا

پس بتحقیق گذشت عقول از روی در عجب پس میگویند

که او حاسبت که دارد نموده اند — کما قال ناظم الرکی

فی هذا المجموعه ولد

وقیل کلا هوایر الارض — یهتز للنهوض عند القبض

وبعضی گویند چنین نیست بلکه او کرم زمین است حرکت میکند از شهوت در وقت گزیدن

وقال قوم انه چنار — والحق عندی انه منار

ودیگویند بعضی قوم که او چنار است وحق در نزد من آنست که او منار است

واختلفوا فی اکل خل فیل — هل هو فی الحکم لبیض النمل

اختلاف کرده اند در اکل سرکه پیش که آیا هست او در حکم تخم مور

جوزه المولی ابو الحمیر — عبد العلی الاکل شعیر

اجازه کرده مولا ابو الحمیر که در عبد العلی مشهور به جو خور است

فی نخبة سوسوته بالقمش — الفهاق بحکم اکل ششش

در نخبه سوسوم است تالیف کرده او در حکم ششش

والاحوط المنع بحکم اصل — حتی تعمد فی العدا او الفضل

واحوط منع در حکم اصل است تا زمان که بحد پیش رسد

روی وکیل الکاینات فی قضا ابو المکاره المسمی بالرضا

روایت کرده وکیل کاینات در قضا ابو المکاره که نام او رضا است

روایت عن احمد ابن حنبل — فی ندب وطی زوجة المتوکل

روایت کرده از احمد بن حنبل در استحباب گاییدن زن متوکل

وعندنا فی قوله شذوذ — ومن روی فی عرضه مقذوف

و در نزد ما در قول او شذوذ است که هر کس روایت بکند در عرض او ولد الزنا است

لاسیما والاصل فی الوکیل — الکذب حتی فی ظراط الفیل

لاسیما اصل در وکیل است از جهة دروغ حتی در ضرطه فیل هم باشد

واشتهرت فی کتب الاسمار — بان ارث الخرس للگفتار

شهرت یافته در کتاب حکایتها پس بدرستیکه ارث خرس از برای گفتار است یعنی گفتار وارث خرس است

ولم نجد فی کتب انساب — منهما شیئا من الانساب

ونیافتیم در کتب انتساب در میان خرس و گفتار چیزی از اقوامی

فقول من افتی به علیل — لو انه فی العلم زنده پیل

پس قول کسی که فتوا داده بر وارث بودن گفتار بر خرس علت دارد اگرچه آن مفتی در علم زنده فیل باشد یعنی فیل بزرگ

و پاپروس سنة الفرانسة — کالازرق من ست دجاجه جاجه

و پاپروس که از سنت فرنگ است که با فضله است که از کون مرغ خارج میشود یعنی زمانی که پاپروس را در وسن کبری بیخن نصف خارج شده بماند

ولا لبوطا لبس الاتریش — ضفادع تر لوشن القنبوش

که بچه لباس تریشی میپوشند که چون غوک اند از زیر قنبوش نگاه میکنند

وقوندارا ارجلهم فی الدک — یحکی قشور جوز رجل البک

دقوندار او در پای ایشان در دک کردن حکایت میکنند پوست جوز را
در پای گربه یعنی پوست جوز را قیراندود کرده در پای گربه محکم نمایند دک
دک نماید دماکذا قوندارا در پای ایشان دک دک نماید

نعوذ من کیفهم المنسوج — فانه یحکی فم الفروج

گشاده چند سنگ آن بافته دهن قوندار را حکایت دهن افرج زن کند

هل للقرا قطایع مجزره — ام انها تتبع ردی البقره

آیا از برای دهات قطعات آن سنگ چیدن لازم است یا آنکه متابعت
رای گاو باید نمود یعنی در تحقیق کوشش در قسمت قطعات سنگ چیدن
با گاو هرگجا برود او را متابعت نمایند

فقال بالاول جل القدماء — صونا لها عن خطوات الخصماء

پس گفته اند در اول یعنی در چیدن سنگ بزرگان پیشینیان از
جهت حفظ آن قطعه از خطوات دشمن

وشیخنا ابو القراء المحصنه — اختار للاخیر فیما حسنه ودله

وشیخ ما ابو القراء که صاحب حصانت نفس است اختیار کرده سخن اخیر را
که در او حسنی هست یعنی تبعیت گاو را اختیار نموده گاو تا هر جا برود

بر دو حد و دو است اشاره به آقای مجتهد است که قسم اخیر را اختیار فرموده آ

ووافقه جل ارباب القرا — فاتبعوا لقوم موسی البقرا

وموافقت کرده اند با او بزرگان ارباب دهات پس متابعت کرده اند مثل قوم
موسی گاو را و در اینجا حسن کلام بسیت در حق حاجی میرزا موسی آقا و متابعت
قوم نجبه او را و اختلاف دیگران در انتشار عین مجتهد آقا را

والقول ما قالت به خدام — وان اتت بطفره نظام

سخن همانست که خدام گفته که هرگاه بیاید در طفره نظام چون همه حکما را
اعتقاد اینست که طفره در نظام نشود یعنی راه را قدم بقدم باید رفت
نه اینکه یکقدم بروی و سه قدم که انشته قدم چهارم برداری این محالست
مگر اینکه خدام طفره در نظام را قائل شده که یکقدم برداری
سه قدم جستن بکنی لهذا در رفتن گاو به قسمت گرشتن
طفره در نظام لازم است که گاو از این قطعه به آن قطعه جستن نماید

لان فی اول ضیق مخرج — مستلزم الارتکاب الحرج

پس بدرستیکه در اول یعنی در سنگ چیدن تنگ بودن مخرج است
یعنی تنگ جاییرا تنگ میکند پس از اختیار لازم ارتکاب حرج نماید

ومعظم الراشين في الامصار   على جواز الكذب في الاخبار

ومعظمين ذاكرين در عالم تجويز كرده دروغ را در اخبار

والسيد معروف بالبحراني   اجازه فيه حلف القرآن

وسيد بحريني اجازه كرده در دروغ گفتن سوگند كردن بقرآن را

وهو اشبه تخريج حسن   عندي سماحاً في ادلة السنن

ول يجوز خطبة الاضياف   لربه المنزل بالالحاف

آيا جائز است خاندن مهمانان صاحب خانه را بالابرام يعني مهمان ناخوانده

جوزه فاضل شاه آباد   ولو باكل الركل والاعواد

جايز كرده او را فاضل شاه آبادي يعني تجويز كرده مهماني رفتن را اگرچه با خوردن لگد و چوب باشد

اذ قارع الباب اذا لج ولج   والصبر في شدات مفتاح الفرج

زمانيكه در را اگر بسيار بكوبد خواهند گشاد وصبر در شدائد مفتاح وكليد فرج است

والحلو ركز الرجل خلف الباب   الى انكسار الرأس بالمضراب

وحق در اين مسئله ثابت قدم بودن پس در است در پشت در تا زمانيكه سر شرا با مضراب بشكند

فانه ابلغ من الحاح   يوشك ان يفضي الى الفتاح

پس بدرستيكه او را كفايت ميكند در الحاح تا سرعت كند تا برسد به گشاينده در

وان ابت الارتجاح الباب   فلا اقل الموت في طلاب

واگر اباكرد از گشادن در پس لا اقل بميرد در راه طلب يعني طلب كرده بميرد

الحق لطهر دم القمل   التف في الاظفار عند القتل

كه حق در پاك كردن خون شپش است زيرا به هم مي آيد در ناخن وقت كشتن

واختار قوم من فحول المدرسه   للحس باللسان عند الوسوسه

اختيار كرده قومي از فحول اهل مدرسه ليسيدن با لسان را در وقت وسوسه

لانه منجح البقاء   ما اعوز اليقين بالنقاء

پس بدرستيكه آن ليسيدن طلب نجاست در بقاء است و احتياج به يقين

نيست در پاك بودن او طهارت از نجاست يعني زمانيكه ليسيد

چيز ديدن اين ان ميشود از وقت با قيمت هر قدر اين نافيست

وليس عند نابه من باس   لانه انفى لريب النفس

ونيست در نزد ما در ليسيدن او بدي زيرا كه او نفي كننده ريب النفس را

يكسر ربط الحبل بالسقوف   او طرف الغصن لطير كوف

كرده بسيد اند بستن و آويزان كردن ريسمان را از سقف يا از شاخه

شجر از جهت طير كوف بزرگ كرف او شماق زيرا كه

لانه مظنة السقوط ✕ وكسر راس الاذن في الهبوط

پس بدر سیکه در او مظنه هست دیگه شدن سرا کوش در افتادن

خالف في تحريم جبر اللحية الدولت آبادي رئيس الخفه

خلف کرده در حرام بودن لحاف کش دولت آبادی در رئیس قوم خفیه بود

اشاره به آخوند ملا تقی سرداشت در ارض دولت آباد در شهر است

وهو الذي القب بتحقيق الحسن لانه لقوليص يضع بثمن

واو چیزیست که لقب الاشراف تحقیق خوب کرده که از انها طائفه بداد ان

پول است یعنی لحاف کش را بداد ان پول بکند

ان اوقب اللاعلا في دبر صبي سهواً اذا ما روفا في المركب

هر کاه داخل کرد در کون کودک

فقال في الكتاب شيطان نوري ابن اخي بغرفة القدور

پس گفته در کتاب شیطان نوری پسر برادر من که کفکیر دیگها ست

بانه يفطر صيامه لانه لم يرعه فقاما

پس بدرستیکه او سفطر صیام است از جهت دیگه

فكونه مزيد الدعمه لا يرفع تقصير في المقدمه

واختلفوا في عذره الدماغ وغائط عينين ولقولانغ

اختلاف کرده اند در آب دماغ و که در چشم و گوش

والكل عندي احدث في الحكم لدور حكمها مدار الاسم

همه اینها در نزد من حکم حدث دارد زیرا الحکم در مدار نامست یعنی که کفی

که چشم با گوش حکم نجس دارد زیرا که اسم گه که آمد نجس است

لاكنه لا باس في ادواء بعذرة الضفدع فوق الماء

لاکن اورا ایچ عیبی نیست در دوا عذره غوک در روی آب

من معظم الجرائر كبار سرقة الاسادس الانبار

از معظمین گناهان کبیره است که دزدیدن در انبار است

واكل زلبياي من المندوب لبالي افطار بعد التوب

خوردن زلبیا از مستحبات است در شبهای افطار بعد از ترب زلبیا قسمی از حلویات

وسبعة اللولو بالوان في اربع آخر الاعوام

هفت لون اگر چه با قرض باشد در آخر چهارشنبه سال مستحب است یعنی چهارشنبه

واكل هندوانه في چله فانه عندي شعار الله

وخوردن هندوانه در شب چله که عبارت از شب اول زمستان باشد

در رزدن از شعار اسلام است یعنی خوردن هندوانه در شب عید واجب

والعمل قاووت خضر النبی فانه من باقیات جان بی بی

والعمل قاووت خضر النبی از باقیات بی بی جان خانم است قاووت خضر نبی
در میان ما تیان مشهور است چه در زمستان درست کند عوض هندوانه

والقرع فی اعیاد کل باب فانه محصل الثواب

ورزدن درها در روزهای عید فراکشن آن است مستحب دید و بازدید هم

ونوبة العید لدینا باطله لانها تقضی علی المفاعله

دزنت عید در نزد ما باطلست پس آن نکنند بر عوض [illegible]

وسبع سینین سنة المجوس لاکنه عد من النفوس

وهفت سین تحویل طریقه مجوس است لاکن از نفوس گذشته است

وینبغی الحضور فی التحویل للفضلاء ولو باکل السیلی

وسزاوار است حاضر شدن در تحویل از برای فضلا اگرچه باخوردن سیلی باشد
اشاره به تحویل گرفتن حضرت ولیعهد است که علما را حاضر نکنند در تحویل
ناظم میفرماید باید در آن تحویل حاضر شوند اگرچه ناخوانده و با سیلی هم کرده باشند

والقبض للاذناب کالروباهی عند ولیعهد لاخذ الشاهی

ودم را مانند روباه بچه باید گرفت در نزد ولیعهد بجهت اخذ شاهی سفید

چون

چون رسم است بعد از تحویل حضرت ولیعهد سفید شاهی قسمت کند بین اشراف

ان کان فی المجلس ضیق وحرج مهلا فان الصبر مفتاح الفرج

اگر مجلس تنگ بجهت باشد وحرج لازم آید ساکت شو صبر کلید فرج است
یعنی مجلس تحویل از کثرت علما تنگ باشد صبر باید نمود تا فرج حاصل
شود بدینمعنی ناصر تکمیل شاهی سفید بخوانند دادن

لاکن صدر المجلس تحویلی ارث لنا من جدنا النبیل

لاکن صدر مجلس تحویل بر ما ارث است از جد نبیل خود چون
در مجلس تحویل از طرف راست سند ولیعهد محمد آقا و تبعه او از اولاد میرزا
احمد مرحوم می نشینند ودر زیردست انها طایفه شیر بین الا آخر ودر طرف
چپ سند شیخ الاسلام واولاد میرزا علی اصغر مرحوم می نشینند ودر زیر
دست علما شیخیه الا آخر منظور ناظم از این صدر طرف چپ است

فمن علا فی سن وفی والشوفی فضارطا علا من الفقعون

پس هر کس بخواهد از من بالاجوی بنماید زیاده از فوشعون ضرط میکند
بزرگی فوشعون از بوخاری حجرات است بزعم حضرت میرزا محمود شیخ الاسلام کرده

وقال فی کتاب نفخ البوق ابن الرضا النبود بالعقوق

گفته در کتاب نفخ البوق پسر رضا معیوب به عاق والدین اشاره بشیخ محمد حسین

مشهور بعاق والدین پسر حاجی محمد رضا عاق پدر شد از جهت مسیر بکه اشتر پدر بزرگوار خود

بان من قضاء حق والد　　　الجذب للفراق في المرا قد

پس پدر بسبب که قضاء حق پدر ضرطه کرد است در مرقد او یعنی فراق را کشیدن

لا سيما عشيه لرغايب　　　فانه يدعى نصيب الغايب

لاسیما در اطعام رغایب پس آن خواهی بود در قسمت غایب است

واستذنب بايع لبزر د　　　مص اللحي لدعوة العصفور

على جدار مسجد دال　　　لانه من سيرة الاطفال

بر دیوار مسجد دال کرد او از سیرت کودکان است

واختلف الاقوال في تجار　　　هل هم عدول ام من الفجار

مختلف است قولها در حق تجار آیا ایشان عادل هستند یا فجار

الحق انهم عبيد الدرهم　　　ليوديون بدين المحكم

حق این است که ایشان غلام پول هستند نمیکنند ادا دین محکم یعنی شدید

يعطون شريا على الصراف　　　ويأخذون منه بالاضعاف

نزدیک میدهند بر صراف و بگیرند از صراف به اضعاف مضاعف

ما عندهم خمس ولا زكوة　　　اذ كل ذاك عندهم حكايات

نز

نیست در نزد ایشان خمس و زکات ایشان همه در نزد ایشان حکایت است

لا يعجبك ما بهم من رئش　　　فهم ذئاب في لباس الكبش

بعجب نیارد ترا آنچه در ایشان است پس ایشان گرگ هستند در لباس گوسفند

يزينون الهر كاء الوادي　　　يحمونه على اعوادي

زینت میدهند گربه را که در وادی بوده پس حمل میکنند او را در اعواد خود

لا يلبثون غير يوم او غدا　　　اذا لهم قد صنعوا مجتهدا

درنگ نمیکنند مگر امروز یا فردا میکنند مجتهدی که او را مجتهد آقا مبارزند

فيبايعونه على التجود　　　ليأخذوا حكما بلا شهود

بیعت میکنند او را در سجده تا حکم بگیرند بلا شهود

ويأكلوا مالا بضرب الشت　　　ويقعدوا في داره بالبت

و بخورند مال مردم را با ضرب شت و بنشینند در خانه او در بیت

ونقضهم انهج رعاع　　　هم لكل ناعق اتباع

... رهبر خر و شتر ... و ایشان کلاً در پی هر صدا ...

خر پیروند در ... آنقدر ... کشیده

ما گلشن راز نطق القوش　　　ومثنوي اشبه من القميش

چه چیز است گلشن راز و نطق طیر مثنوی تا ... است ... مبسوط

آتا پسر زا محمود خوی است که بقمار هر شاب مشهور شده و در حوض آب حجاب اوست

ضع کل ماثیک الی القراق   واضع الی لقلقة القلاق

بگذار هر چه آورد نزد او در کنار دریا بگرد آماده شو بفصاحت ای لک که ادرم باشد

من قول دیک الجن محمود خوی   مجر لعب الغلبیانی فی طوی

از قول دیک که محمود خوی باشد جاری کرده لعب غول بیابانی نفرین

اشاره به بزرگی هیکل و بلندی قد او نموده و دیک الجن لقب عبد

السلام شاعر است از عرب هر مرد شاعرست ولاحق بعد است

فی نظمة المفرس المعرب   فی قلع بنیان اصول المذهب

در نظم او هم فارسی هست و هم عربی در کندن بنیان اصول مذهب

یعنی در کتاب قاردوشاب بعضی کلمات چنان کن اصول مذهب است

مفتتحا له بالتحمید   بیارک الله وآفرین

افتتاح کلام از برای خدا التحمین است کلمه بارک الله و آفرین

چون افتتاح کتاب قاردوشاب را این دو بیت کرده بران اشاره است

حمد بی حد شکر بی پایان من   بر خداوند قدیم ذو المنن

آفریدی خلق را صد آفرین   بر تو بر آفریدن آفرین

اکرم به نظما بشر ر کبا   فلیس یدری جبة هو ام قبا

الکرام

اکرام کرده خدا را با نظم سوار شتر است پس نمیدانند که او جبه است یا قبا

یعنی معلوم نیست که گفته او نظم است یا آنکه نثر است

زاح لحبک نان والحلواء   لیسجها محقق بهائی

یعنی در جنگ نان حلوا شیخ بهائی گفته چو هر دو در یک وزن واقع شده

یلیق ان یدعی بقاردوشاب   خذوا علی سنته فی الباب

لایق است انتخاب را نام قاردوشاب بخوانی

ناک القوافی والعروض نکا   اجلس فی القبر خلیل دیکا

قافیه را بشکناک و عروض کابید و در حالی که ضیمیر در قبر ساکن میشنید ترکی

دیک الکبیر اشاره است بخلیل ابن لعه ابن عمار ازدی فراهیدی بصری است

قد غوطة نابغة الذنیا فی   یوم عکاظها علی التبیان

به تحقیق نابغه ذبیانی در یوم عکاظ شتوار خود تغوط میکند از دیدن و شنیدن

قاردوشاب بغد زیانی یکی از شعرای سبعه عرب است و یکی از قصاید سبعه

منسوب باوست عکاظ بازاری بوده در بیابان نخله و طایف در صحرا

برسر پا میکردند و بیست روز در ماه ذیقعده انشاد اد اشعار شعرا و فصحا از

اطراف جمع شده و در آنجا شاعره میکردند هر کدام را پسندیده میشد از دیوار کعبه میآویختند

رطن یحیی لی منظر العقارب   قد اولج الطویل فی التقارب

ان کتاب کم است که حکایت میکند افسون عقرب را یعنی چنانچه افسون
عقرب را کسی نفهمد و ما کذا و کذا این کتاب را هم کسی نفهمد و معنی نیست اند
دور ... که بحر تقارب را به بحر ... یعنی برزدن نیست وله

من نجر العرعر قد سلما　　لیحمل الخبز الی عرش السماء

از نجر عرعر قد و دراز ... نردبان تا حمل کند نان را به عرش آسمان یعنی بلند قد است

قد طال حتی فاق کل الفضلا　　لم یعده زعفر لو تمثلا

پس به تحقیق طویل شد حتی رسید بفوق همه فضلا اگر زعفر چی ... نشود ... شمار د

یعدو الی زاویة البیوت　　مستترا منه ستر من توت

دو ... در زاویه و گوشه خانه ... ازو پنهان شده میگوید خوف
مکن ... اگر زعفر چون او را به بیند در گوشه خانه پنهان ... شارح
کتاب اسرار ... میگوید ... قدری ز کاوت داشته باشد خواهد
فهمید که ناظم این کتاب ... با ناظم کتاب ... بیت از
زیرا که ... تمامه ... برابر است بر ... معنی نیست

ان ترک اسمی فی کتاب سال　　الحسن ابن جوجة الحلال

اگر ترک کرد اسم مرا در کتاب سال نامه حسن ابن جوجة الحلال
... جناب ... حسن ... اغنا و دوله است که در سال
نی

قبه در سال نامه خود وقایع جهد ... سلطنت حضرت شهریاری را ...
بود و فضل از آن کتاب شرح حال علما بود و لاکن از شیخ الاسلام
مرحوم و اولاد رشس نام نبرده بود لهذا میفرماید

فلیس یاتی ترکه لحجری　　او شهر فی تابی من الکبیر

پس نیست ترک او نام مرا در سال نامه خود بباید ... زیرا که
شهرت من ... انکار نام ... نیست یعنی ... نیاید

ان انکر اسمی فرح بیض رخمه　　تعرفنی دیوک تلک الاطعمه

اگر انکار کرد نام مرا جوجه تخم رخمه مرا ... میشناسد چون ... طعام

وانما جد لتحقیر ابی　　و ذکره ترک رسم الادب

... جد جهد من در حقارت پدرم و نام او را ذکر نکرد بغیر رسم ادب

قد نبه اذ جاء یوم بیدی　　اجعل کالجوجه تحت السدی

اگر دم ... روزی او را مانند جوجه ... زیر سبد

و نکمت استه علی لجاج　　نیک دیوک لار للداج

و کون او را ... چنانچه ... لاری ...

لاکنه یعذر فی هذا الغرض　　ان کان صدقا ما علیه من حرض

لاکن او عذر میخواهد در این مطلب اگر راست باشد ... نیست

فقد حکی بان تلک معلّه — شائعة فی اهل دار الترجمه

پس بدرستیکه حکایت کرده شده بآن قواعد در اهل دار الترجمه است

ان اجابوه عن ابن خثیم — شنشنة اعرفها من اخزم

پس شیبت در عرب این خطاب با بن عباس میکنند یعنی این عادت

در شناخته میشود از اصحاب دشمنان طایفه بنی هاشم

وقد اتت فی طرف الآثار — بان ارث الخرس للکفار

پس بتحقیق آمده در کتاب طرف الآثار بدرستیکه ارث خرس برای کفار است

فمن یجییه بها فی کلمه — دون کل من هو نزیل دار الترجمه

ولیک هذا آخر الکلام

لانه من احسن الختام

در شب شنبه نهم شهر رمضان المبارک ۱۳۰۸ اتمام پذیرفت

م م

تحریر شد

